

بسم الله الرحمن الرحيم

اول فقری بر دست و از عبارات و قافیه برست ازینجهتم  
دوست سرست قافیه اندشم و ولد از من کو عیدم میندش خبر و درین  
باید که شب و روز در کار خود مشغول باشند و خبر است که چون روز قیامت  
در بهشت باز کنند و منادی نداور دهد و سار عمولی المفترت من ربکم  
و جنته عرفنا السموات والارض تمام عالم بروند مگر عاشقان که این  
نروند و گویند که ما را بهشت تو در کار نیست ما طایفه را خلد تو  
در کار نباشد مگذار چه کار آید اگر باز نباشد عزیز مرفوت ابلهانی  
و یکسر است وفوت صاوغان و یکر وفوت عاشقان و یکر وفوت  
ابلهان و این است و چرب شیر و وفوت صاوغان و کفر حق است و وفوت  
عاشقان و پیدار حضرت قوله نگاه و جوه یومیند ناظر الی ربهم انما فر  
چون الکر و صلی الله علیه وسلم را بمهرن بروند نروده نزار عالم را از نظر  
اشرف کنور آیند بر هیچ چیز ز کوشه از کوشه چشم التفات نکردند  
از بلبل چشم او سرده فاذن الله و انش لا حرم از حرمت ان بجای  
رسید هر کس و در زیر بغلین او آمد جواب قوله نگاه الی ان اولیا الله  
لا خوف علیهم و لا هم یخزون با وجود این نروده خوف و اندوه نرسید  
کاملی دور نمیشود جواب آنست که این نزار از دوزخ نرسد نمی باشد  
و نه طبع بهشت این نزار نرسد و اندوه از اشتاق می ماند و جنت

زلال وصال ملا مال می نوشند بیشتر از محافت میخروشند محافت  
 شرف از آنست که مبادا قطیعت در آن زلال وصال پدید آید جو محرم  
 شدی غافل از وی مباش که محرم بیک نقطه مجرم شود و آنست که مکتوب  
 دویم الحمد لله رب العالمین و العاقبه للمتقین بعد سلام سنت الاسلام  
 معلوم باد بر که او سیتی حق غالب و سیتی حق تنزیر و غالب و از که محبت  
 تمام است خود معشوق است که عاشق نام است و حقیقت نه عاشق  
 است نه معشوق خود محجوب عیان است و عیان از چه بیان و کربان است  
 هم او است و کربان است هم او است ابد است اگر و حقیقت  
 آگاه گروی و الله که منزه و تو مگوی و من و تو با هم هم است که دارند  
 که با هم است غیر حق و درون خود مگذار خویش تن را تو ز میان برگیر  
 چون بکل فنا شوی از خود نوری منبری چشم خیر درویش را باید  
 که علم الیقین بدست آرد تا اگر نظر کند از غرضش تا فرس خبر بر  
 حق نه بنید چنانچه حضرت امیر عرب حضرت شاه مروان علی کرم  
 الله وجهه میفرمایند که کشف الفطام از وقت یقینا ایغر چون  
 علم الیقین تمام رسد حق الیقین رو نماید و دیده حق باین اولد جمله  
 ممکنات بگذر و هیچ از او پوشیده نماند و ای در محو طلب تو عالمی در  
 شش و شش و نزدیک تو درویش و تو نگریم عورت تو با هم در کلام  
 و کوشش هم کرد تو با هم در میان چشم هم کور و اسلام مکتوب سیوم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسول محمد و آله اجمعین از مقدر و عای  
 سلامتی ایمان خوانند و ایمان حقیقی نزد عمر فارغ شناخت مولد نیست  
 به این کتب بی و قوی و ادم نیست خبر مخلوق نگاه حق آرام نیست اکثر تکبیر  
 بخلق کنی محروم مالی و اگر خجالت کنی سر و دست از دو عالم برفتی  
 به تکبیر بروی و اگر مردم بر سر هم بارید خاک پا و ابر و سرش کو  
 تکبیر بر غیرش کند آن را باید بر غیر کاری کند تا محبتش ببرد و آن آله  
 قریب من المومنین عزیز من دانی که در شریعت متقی گرامی گویند  
 در شریعت متقی آنست که آنچه امر و نهی است بکسر مو از آن تجاوز نکند  
 بکسر شریعت و طریقت متقی آنست که دل از غیر خایه نکند و در حقیقت  
 متقی آنست که در دل غیر حق را جای ندهد و سلام آتش سوار العابد و  
 المعبود و آتش سوزش جلد المسجود و مکتوب چهارم عشق و زبان  
 خونت تن بفرش که بنیکوتر ازین تجارت نیست رخ خود را ز آب  
 و بده بشوی که بنیکوتر ازین بهر طهارت نیست حدیث سترق  
 امتی علی ثلث و سبعین فرقه کلمه فی النار و الا و احده هفتاد و سه  
 فرقه اهل فداست اندک یک ملت اهل هدایت بسط طالب را  
 باید که خور و تفحص کند که در کدام فرقه ام و دانستن آن مشکل جز این کار  
 نبود و اهل و برهان باطله بسیار اند و شناخت فرقه حاجی آنست  
 که خور و تفحص کند اگر در قول و فعل و جامه متابعت حضرت  
 صلی الله علیه و سلم بنید چنانکه از کتب اقوال و بطریق افعال و دان

حقیقت احوال اگر قال باقی رسول و فقیر باقی و حاجت حاج  
رسول قدم بر قدم سب و در اند که نای ام و کمر نه و خلافت ام و بوم اند راه  
حق را نهایی نیست و خدا نه بر خاک است که سب و خوف را حد و نهایی  
ببندد و اند که در خلافت است و اگر سب یا طعن او و رای التور باشد  
هیچ منزل فروغ نباید بود اند که اهل بدایت است چرا که او را نهایی است  
بر خاک مقام گذشت راه او و نهایی است محال است که در هر راه صفا توان  
رفت خبر در پی مصطفی مکتوب چهارم و در هر دو جهان تسبیح ایمان  
باشند و تسبیح ایمان تصور نیست تا آنکه دست از جمله ادب و ادب  
نشوند تسبیح عصفه فرسند بعد سلام است و السلام معلوم نمایند  
کلمه الحق که از زبان حق گفته اند باید که شب و روز و چهار سب و کرم و شی  
ملیع و خور و قد است و بعد از آن از ششم کند کلام به که آن نازنینم  
کند چند روزی بعد کن باقی بخند تا در یا سب و در هر  
جو بعد از است مرکب جوین جو و امیر ته سب و سب و سب و حقیقت  
محمد و رسول بزنج محمدی سرور احدیت میکند و خبر علم و نور است  
را که باشد چون تویشیان خبر با کرم و بهر آنرا که باشد نوح کشید  
از پی اصل جو و جو و انحضرت است علیه السلام و سب و دیگر رحمت  
فرع است پس به فرع از اصل خود جدا شد مکتوب پنجم عاشق  
دور جو است و آن بی نظیر حسن خود را خود نداشت میکند چون  
است فی را عین است به صورت حبیب خود یافت هیچ نوا



ضرات را صد قدر آن نمود اگر چه بواسطه معاصی عاصیان محض مغضوب بود لیکن در  
 ملا حظ من بهت شکل دوست خویش یعنی الذنوب جمیعاً فرمود چون که همه عاقلین  
 برین معشوق بران کمال عاشق است پس اگر بدکار هر کس است نیست  
 حبیب خود چگونه آرد او را و اگر چه این غافل و کدیش است آری  
 چون چنان که معشوق خویش است از بهر معصرت عاقلین مغضوبان بهمانی حتی  
 پیش در شریک است از آنکه او را ملا حظ مثال معشوق خویش است به چشم دیوار  
 و مت را که با نهر چو متولست میان سکر نیست که حتی سبانه نکند و در زخم که در زخم  
 مطالبه افکار این که غافل از معرفت عاقلان بعد از این را در مقام حجاب  
 داشته مران عصب غرت خود بر مصرات محبت خود غایت خواهد کرد و نه  
 که عذاب امان و یک و اطلاق ذات حجاب اگر از عذاب است تمام

جز ۱۹  
 درق ۳۵۲  
 ۹